

افلاطون

شاهکارهای افلاطون
در
حکمت سقراط

ترجمه و نگارش از:

محمدعلی فروغی

با ویرایش جدید

۱۳۸۴

افلاطون. ۴۲۷ - ۳۴۷ ق. م.
شاهکارهای افلاطون در حکمت سقراط / افلاطون / ترجمه محمدعلی فروغی. -
تهران: جامی، ۱۳۸۲
۴۷۹ ص. - (مجموعه آثار افلاطون؛ ۲)

ISBN 964-7468-27-x

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. فلسفه یونانی. ۲. سقراط. ۴۶۹ - ۳۹۹ ق. م. ۳. Socrates. ۴. افلاطون. ۴۲۷ ق. م.
Plato الف. فروغی. محمدعلی. ۱۲۵۶ - ۱۲۲۱، مترجم. ب. عنوان.
۴ ق ۲ / ۲۶۳ BY ۱۸۴
۱۳۸۲

۸۱-۴۱۵۵۵ م

کتابخانه ملی ایران



خیابان دانشگاه، چهارراه شهید نظری، شماره ۱۶۲
تلفن ۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۴۶۹۹۶۵

شاهکارهای افلاطون

در حکمت سقراط

ترجمه و نگارش: محمدعلی فروغی

با ویرایش جدید

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۲۰۰ جلد

چاپ: طیف‌نگار

حق چاپ از روی این نسخه محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۷۴۶۸-۲۷-x

SINB: 964-7468-27-x

فهرست مطالب

۵	دیباچه
۶	پیشگفتار نخست
۲۴	تکمله
۲۶	شرح حال افلاطون و حکمت او در پنج گفتار
۲۷	گفتار نخست
۳۸	گفتار دوم
۵۶	گفتار سوم
۷۵	گفتار چهارم
۹۸	گفتار پنجم
۱۲۱	مکالمه اتوفرون یا (دینداری)
۱۴۹	خطابه‌ی دفاعیه سقراط
۱۸۶	رساله‌ی اقریطون (تکلیف)
۲۰۳	مکالمه‌ی فیدون (نفس)
۲۸۱	جلد دوم
۲۸۳	مقدمه
۲۹۱	رساله‌ی الکیادس (حقیقت انسان)
۳۵۳	رساله‌ی غورگیاس - گورگیاس - (فن خطابه)

دیباجه

بعد الحمد والصلوة چون رسایل و کتب افلاطون اشهر حکمای عالیقدر یونان که در لفظ گرانبها ترین عقد لآلی است و در معنی کلید گنج معالی، تاکنون (سال ۱۳۱۸ هـ ش) به زبان پارسی در نیامده و این برای ما ایرانیان فقدان عظیم است، لهذا خاطر هوای ترجمه‌ی آن خزاین معرفت از السنه‌ی اروپایی می‌نمود و از آنجا که مجموع آن کتب نفیسه بحری زاخر و ترجمه‌ی آن به تمامی از کارهای معظم محسوب است، از یاری توفیق بر انجام این مقصود اطمینان نداشتم، پس در بدو اقدام کار را بزرگ نگرفتم تا امید حصول بیشتر و غایت وصول نزدیکتر باشد و عجالتاً بر سبیل امتحان و هدیه دوستان در تابستان این سال که در شمیران تهران بالنسبه خلوت و فراغت داشتم. سه رساله از آن رسایل شریفه را که در شرح محاکمه و شهادت سقراط استاد محبوب افلاطون و متضمن فواید بسیار است، از ترجمه‌های معتبر فرانسوی به فارسی آوردم و مقدمه‌ای بر آن افزودم تا از پیش آنچه محتاج توضیح است واضح شده باشد و نفع این گنجینه عام گردد و اگر لغزش و خطایی رفته از نظر دقیق نکته‌سنجان امید عفو دارم.

محمد علی فروغی

پیشگفتار چاپ نخست

هوالحکیم

یونان که پیش از این در دیار ما تنها نزد دانشمندان معروف بوده یکی از دول شبه جزیره‌ی بالکان یعنی ممالک جدا شده‌ی از دولت عثمانی است. لیکن یونان قدیم قسمتی از سواحل آسیای صغیر را هم شامل بود و یک عده آبادی‌های متفرق در اطراف دریای مدیترانه نیز از مستعمرات یا بلاد مهاجرنشین یونانی به شمار می‌آمد. یونان اصلی که تقریباً عین یونان امروزی بوده از حیث وسعت بیش از یک ایالت از ایالات فعلی ایران نیست و فروغ آن از سواحل آسیای صغیر و مهاجرنشین‌های دیگر نیز روی هم رفته به همین نسبت است. اما این بلاد پراکنده با آن وسعت ناقابل به برکت آثار و اطوار فرزندان هوشمند خویش چندان عظمت معنوی یافته بود که قریب دو هزار و پانصد سال پیش، رقیب زبردست دولت ایران، یعنی دولت حاکم بر دنیای آن زمان شناخته می‌شد و هم در این عصر سرمایه‌ی تمدن اروپایی از دانش و هنر و حکمت و سیاست به تمامی از آن چشمه‌ی روشنی و فروغ است که از حدود بیست و پنج قرن تا ده قرن پیش در منتهای درخشندگی بوده است. آری، در آن عهد که مملکت دیشوکت ما از چندین رو چشم و چراغ مشرق بود بلاد بی‌نظیر یونان نیز از جهات دیگر مشعل فروزنده‌ی مغرب محسوب می‌شد. افسوس که به مقتضای نواقص بشری ارتباط این

دو کانون نور و صفا در ضمن حمله و دفاعی ناشی از دراز دستی و قهرمانی پادشاهان مملکت‌ستان ایران و غیرت ملی و رشادت ابنای با همت یونان حاصل گشته و از این رو رابطه‌ی ایرانی و یونانی در قدیم صورت دشمنی و کینه‌جویی گرفته، اما امروز مرور زمان این لکه‌های کدورت را به آب سوانح و انقلاب ایام شسته و مردمان را به گذشت کامل از رنجشهای دیرینه می‌خواند و قبل این دعوت، شرط ترقی و تکمیل و لازمه‌ی کاردانی و فکر سلیم است و ما را که اعصار شهامت و اعتبار به راستی و انصاف مشتهر بوده‌ایم بیشتر لازم است تا فضایل رقیب قدیم را که پس از دوره‌ی رقابت حق استادی بر ما حاصل نموده به درستی بشناسیم و در عالم علم و معرفت حقیقت را منظور داریم، نه رشک رقابت موهوم و دشمنی بر افتاده‌ی دنیوی را. و در این مقام از نمایش سربلندی و جلال و مرتبت پدران خود قانع باشیم به این که می‌توانیم بگوئیم اگر در ازمنه‌ی سابق یونان درخشان‌ترین سرچشمه‌ی علم و هنر بود همان وقت ایران نیز بزرگترین نگهبان تمدن و تصفیه‌کننده‌ی اخلاق یا رواج دهنده‌ی انسانیت شمرده می‌شد و قبل از رومیان مقتدرترین ناشر مدنیت به نظر می‌آید، بلکه برخلاف دولت سخت و صلب روم، دولت و مملکت ایران برای همیشه از مراکز سلامت ذوق و لطف طبع و آثار علمی و هنری بوده است و چون زمان پستی روم و خاموشی مشعل یونان در رسید، از روزگار سلطنت انوشیروان تا استیلای مغول و تاتار اقوام ایرانی گاهی به استقلال و زمانی در تحت لوای اسلامی چراغ خود را از مشعل تابنده‌ی معرفت افروخته و گذشته از داشتن مقام اعلی در بسیاری از ذوقیات خویشان را در دوره‌ی اسلامی بهترین خلیفه‌ی یونانیان در علم و حکمت نشان داده است.

اگر حق را باید تمام گفت این است که: یونانیان در عصر اعتبار خود از جهت هنر و دانش و کیفیات مخصوص از طرز مدنیت و سیاست اولین

اعجوبه‌ی عالم بوده‌اند، چه معارف قدیم یونانی مبدأ و منشأ تمدن جدید اروپایی است و همچنان که به تحقیق اهل فن، اجزاء اصلی گیاه در تخمه‌ی آن با جثه‌ی کوچکتری موجود است یونان نیز تمام مزایا و فضائل اروپای جدید و معاصر را از خود ظهور داده با این تفاوت که در کلیه‌ی ذوقیات ادبی و صنعتی از بلاغت و شعر و نقاشی و مجسمه‌سازی و معماری رتبه‌ی عالی‌تر داشته بلکه اولی آن است که بگوئیم اروپا تاکنون یونانی به نظر می‌آید، در ظاهر بزرگتر و در معنی کوچکتر، زیرا که هنوز ممالک فرنگستان در ادبیات و صنایع مستظرفه دو جزء مهم از آثار معارف انسانی از یونان قدیم پیش نیفتاده بلکه خود را به آن مقام نرسانیده و در علم و حکمت نیز که مردم اروپا به واسطه‌ی فراهم آمدن تجربیات در ظرف قرون عدیده برتری و افزونی بی‌اندازه حاصل نموده‌اند باز می‌توان گفت؛ اگر اشخاص حکما و علمای یونان را با افراد فضلا و دانشمندان جدید اروپا مقایسه کنیم و مقام هر یک را در وضع و ابداع علوم و فنون معرفت با هم بسنجیم، رجال یونانی در این ترازوی سنجش سنگین‌تر می‌آیند و به هر صورت در تمام فنون ذوقیات یونانیان را فضیلت تقدّم و ابتکار است و دیگران را مرتبه‌ی تقلید و اقتباس و این سخنی است مسلم که در دنیای متمدن منکری ندارد.

ترقی هنر و معارف یونانی در حدود قرن هفتم قبل از میلاد مسیح در بلاد آسیای صغیر شروع گشته و از آنجا به یونان اصلی و نقاط دیگر جهان رفته و از قرن پنجم قبل از میلاد تا زمان اسکندر بزرگترین مراکز آن شهر آتن^۱ بوده و چنان که بلد مزبور از همین رو در نزد فضلاء مشرق معروف به مدینه‌الحکما می‌باشد و در طرز ظهور و ترقی معارف یونانی هم نکته‌ی توجه کردنی هست و آن این که در مقوله‌ی

ذوقیات شعر و صنایع مستظرفه و شعر قبل از فلسفه و علوم به اوج کمال رسید. در هر حال حکمت و علوم یونانی به تدریج به عرصه‌ی ظهور آمده و بالذات چنان که در هر جا و نزد هر قوم با استعداد پدیدار می‌گردد از طبع تفکر و تأمل در امور عالم زائیده شده و بالعرض از دو منشأ ناشی می‌نماید. یکی همان منبع قوه‌ی شاعری و کمالات ذوقی که طبیعی یونانیان بود، دیگر منابع خارجی دانش و معرفت، یعنی ممالک مشرق مانند مصر و کلدیه که از اواخر قرن ششم قبل از میلاد همه داخل در دولت ایران بوده‌اند، اما آنچه یونانیان در اصل حکمت می‌گفتند همان است که در لغت عرب نیز به این لفظ می‌خوانند و تقریباً مرادف با پند و عبرت یا نکته‌ی معرفت افزاست و حکیم کسی بود که از اینگونه کلمات قصار بگوید و این حکمت‌ها را به نظم می‌گفتند و به قول اروپائیان حکمای سبعة و به گفته‌ی قدمای ما آباء عشره‌ی حکمت از این طبقه می‌باشند. پس اولین حکمای یونان مردمانی بودند از روی طبع و فطرت نکته‌سنج و نصیحت‌گو، و آنچه ما امروز علم و حکمت می‌خوانیم و به تحصیل در کتاب یا نزد استاد می‌آموزیم نداشتند. ولیکن چون صاحب فکر و دارای استعداد تحقیق بودند ناگزیر به تفکر در حقیقت امور عالم می‌پرداختند و از آن‌ها که طالب پختگی و تجربه‌آموزی بودند به سفر و سیاحت می‌رفتند که تجارب جهان دیدگی را بر حکمت خداداد خویش بیفزایند و البته در این سفر و سیاحت‌ها در عادات و اخلاق و قوانین و رسوم تفحص و تحقیق می‌نمودند، سیر آفاق و انفس می‌کردند و به زیارت بزرگان و دانایان هر قوم می‌شتافتند و خدمت کاملین^۱ عالم را در می‌یافتند و در حد امکان معلومات ایشان را فرا می‌گرفتند و چون بلاد مشرق تجلی‌گاه درخشان از فلسفه‌ی دینی و مذهبی و عرفان بود و

کهنه‌ی آن بلاد و رؤسای ادیان پاره‌ای از مقدمات علوم را از قبیل بعضی قضایای هندسه و حساب و قواعد و احکام نجوم و امثال آن می‌دانستند. حکمای جهانگرد یونان نیز کم‌کم به تحقیق در کلیات فلسفی و مسئله‌ی مبدأ و معاد آشنا شدند و به مقدمات برخی از علوم پی بردند و از منشأ فکر خود تحقیقات تازه آوردند و طبع مخصوص یونانی که قریحه‌ی آزاد علمی و برهانی بود حکمت را از لباس دیانت بیرون آورد و از علوم دینیه مستقل ساخت، بلکه واضح چیزی شد که بعدها فضلی مغرب و دانشمندان دوره‌ی اسلامی آنرا علم گفتند و نخستین شخص این طبقه از حکما یا اول کس از مشاهیر ایشان تالس ملطی^۱ است^۲ اما علم این طبقه هنوز محدود بود به مقداری از مقدمات ریاضی و نجوم و می‌توان گفت مذهب یا رأی فلسفی آنان فرض‌های کلی بود متکی به قرائن و قیاسات غیر برهانی راجع به کیفیت خلقت عالم و حقیقت وجود جسمانیات، چنان که تالس سابق‌الذکر مبدأ عالم و اصل وجود اجسام یا مادة المواد را آب دانسته و بعضی دیگر هوا یا آتش پنداشته‌اند و از روحانیون چندان ذکری به میان نمی‌آید، مگر بعد از آن که صاحبان استعداد مدنی در تحقیقات حکمتی کوشیدند و ریاضت کشیدند و بدون شک زحمات همان دوره اساس و شالوده‌ی فلسفه را ریخته و اصول علم استدلال و برهان و منطق را به دست داده و در بیانات و آراء حکمای آن عهد نظریات عمیق‌ی شگفت‌آور دیده می‌شود که پس از دو هزار سال متروکی و فراموشی امروز کشفیات جدیدی صحت آن را تصدیق می‌نماید، لیکن با این همه چنان که گفتیم حوزه‌ی معلومات تنگ و ناقص و بنیان برهانی آن به علت نقص منطق بسیار ضعیف بود و در عقاید حکما نیز خبط و خطای بی‌شمار راه داشت و بدتر آن که آدمی هر

1- Thales de Milet

چه نادان تر باشد دیرتر به جهل خود برمی خورد و زودتر به چند کلمه‌ی تقلیدی، خود را دانا می‌شمارد بلکه غرور و نخوت بی‌اندازه‌ی بشر مانع از آن است که چون برای خویش یا ابناء نوع قائل به علم شود به آسانی آن را ناقص یا مبانی آن را سست انگارد. از این رو عامه‌ی یونانیها که بر معارف زمان خویش آگاه می‌شدند، آن اطلاع جزئی را علم کامل بر حقایق عالم می‌پنداشتند و گمان سستی بر مبانی علوم آن عصر نمی‌بردند. پس هوشمندانی به ظهور رسیدند و اختلاف آراء و ضعف دلایل را دیدند و دانستند که از آموختن معلومات عصر از روی واقع بر حقیقت اشیاء واقف نمی‌شوند، اما به جای آن که به نفس علوم آن زمان معتقد گردند و مبانی آن یا علم استدلال را ناتمام دانند گفتند حقیقتی در عالم نیست یا آنچه به حس و ادراک هر کس در می‌آید عین حقیقت است، اگر چه مدرکات و محسوسات اشخاص با یکدیگر متناقض نماید و چون نزد گروهی از فضلا این عقیده با زبردستی در فن مغالطه ترکیب شد آن جماعت حکما را در مباحثه خسته کردند و مردم نادان ایشان را کامل‌ترین دانشمندان پنداشتند و این طبقه همان سوفطاییانند و سبک مغالطه‌ی ایشان معروف به سفسطه می‌باشد.

حاصل کلام آن که تا قرن پنجم قبل از میلاد علم و حکمت یونانی ترقی بسیار کرده اما نواقص آن نیز به حکم قوانین طبیعی به همان نسبت بزرگ شده و در این قرن تراکم خطاهای سابقین و شاخ و برگ‌های آن از قبیل رواج سفسطه در اطراف اشجار و ازهار دانش حقیقی به منزله‌ی خار و علف هرزه گردیده تا آن ازهار و اشجار بارور را بخشکاند و فاسد نماید و نتیجه‌ی دانش طلبی را بدتر از نادانی کند، یعنی علم صوری را مبدل به جهل مرکب سازد. از این جهت دست اصلاح‌کننده‌ای لازم بود که خارهای فاسد را دور دارد و ریاحین و اشجار معرفت را قوت رشد دهد و بر روی هم برای آن که رفع موانع شود و دنبالده‌ی ترقی دانش قطع

نگردد چهار کار بزرگ در پیش بود.

اول پدیدار نمودن نادانی انسان و کوتاهی بینش او نسبت به عظمت عالم و وسعت دامنه‌ی حقایق تا از این راه توجه به نقص مبانی علوم نیز ممکن شود.

دویم احیای جنبه اخلاقی که باید همراه دانش یا نتیجه‌ی مطلوبه‌ی آن باشد و در آن زمان چون علم و حکمت باز یچه‌ی بوالهوسان و مغلظه کاران گردیده، این جنبه نیز از میان رفته بود و این مجاهده در تهذیب اخلاق از طریق دانش البته در هر جا و هر وقت به مسئله اول یعنی بصیرت انسان بر جهل و عجز بینش خود بستگی کلی دارد.

سوم تکمیل طرق استدلال و تمیز برهان از غیر برهان یا وضع و تکمیل علم منطق تا میزانی برای مستحکم ساختن بنیان علوم به دست باشد.

چهارم جدا کردن خطا از صواب در آراء و تحقیقات سابقین، تا معلوم و مجهول از هم شناخته شود و آنچه از ودایع گذشته در زمره‌ی علوم حقیقی بوده، از زیر پرده‌های ظلمت و خطا بیرون آید و سرمایه‌ی فزونی دانش و نخستین سنگ بنای معارف آینده گردد و این چهار کار مهم را سه تن از حکمای بزرگ یونان که روح ربّانی ایشان به رشته‌ی معنوی به هم پیوسته یعنی نسبت به یکدیگر سمت استادی و شاگردی داشته‌اند به وجه شایان بل به زیادت وافر انجام دادند و از این سبب نام بلند ایشان در سلسله‌ی حکما بزرگترین نامها شده استاد مطلق علم و فلسفه به شمار رفته‌اند.

این سه تن یا جان جهان دانش سقراط و شاگرد او افلاطون و شاگرد افلاطون ارسطو یا ارسطاطالیس می‌باشند و در عرضه گاه کمال، سقراط خداوند اخلاق و افلاطون مجذوب جذبه‌ی عشق و اشراق است و ارسطو نور چراغی که به این دو روغن الهی افروخته آید، یعنی اوضاع علم

برهانی است و پیوند دهنده‌ی شهود تجربه و اعتبار با کشف براهین عقلانی و نسخه‌ی حاضره‌ی ما ترجمه‌ی قسمتی از احوال سقراط است به نگارش افلاطون و از این رو صرّافان حقیقت آن را در اقطار گرانبهاترین گوهرهای گنجینه‌ی پیشینیان شمارند. اما برای درک کامل معانی و استیفای لذاّیذ روحانی آن مقدّماتاً پاره‌ای اطلاعات لازم می‌نمود که قسمتی از آن در فوق گذشت و توضیح باقیمانده را باید بگوییم.

برخلاف آنچه در اقطار ما مشهور است، نگارش حکمت را ارسطو شروع ننموده بلکه به تصدیق افلاطون و ارسطو و نگارندگان دیگر حکمای قرون قبل نیز تصنیفات علمی و حکمتی داشته‌اند و بعضی از فصول و ابواب آن کتابها در ضمن نگارشهای دیگران منقول است و افلاطون که خود در جوانی شاعری فصیح بوده و بعد از تشرف به مقام حکمت، ترک شعر گفته رشته‌ای از رسایل حکمتی دارد که جواهر منثور، یعنی بهترین آثار نثر یونانی است. (یونانیان کمال فصاحت افلاطون را به این کنایه بیان می‌نمودند و می‌گفتند چون در گهواره بود زنبورهای عسل هیمت^۱ آمدند و انگبین خود را روی لبهای او گذاشتند و رفتند و هیمت محلی است در حوالی آتن دارای زنبورهای آزاد و انگبین آن زنبورها به واسطه‌ی این که روی سبزیهای معطر آن صحرا چرا می‌کنند به خوبی مشهور است) فلسفه‌ی افلاطون از همین کتب و رسائل او بدست می‌آید و به این علت آن کتابها هم از حیث زمان و هم از جهت مرتبه اولین اثر معتبر از حکمت حکمای اقدمین به‌شمار می‌رود و چه اروپائیان افلاطون را بزرگترین فلاسفه و مذهب او را بیش از تمام مذاهب حکمت نماینده‌ی استعداد و طبع کامل فلسفی می‌دانند. اما در شرق منسوب شدن نگارش حکمت به ارسطو از آن است که از کتب حکمای متقدم بر سقراط چیزی

جز منقولات دیگران باقی نبوده تا به دست مترجمین دورهدی اسلامی افتد و سقراط نیز به اقتضای شیوه و سبک تعلیم خود به تصنیف کتابی پرداخته و بالاخره رسائل افلاطون اگر چه اکثر فلسفی و متضمن رأی و مذهب آن حکیم بزرگ است به ظاهر صورت مکالمات ادبی دارد، نه شکل رساله‌ی علمی و فنی. پس اولین کتبی که علوم را به طرز علمی مناسب با تعلیم فنّ خاص تدوین کرده باشد رسائل معلم اول و فیلسوف اجل ارسطاطالیس^۱ است، از این رو در ممالک ما، طالبین علوم به ترجمه‌ی کتب ارسطو و حکمای بعد از او پرداختند و نباید غافل بود از این که ارسطو مباحث حکمت را به آن حد از توسعه رسانیده که هر مبحث آن علمی جداگانه گشته و فنون مخصوصه از قبیل ریاضی و هیئت و حکمت طبیعی از آن متفرع گردیده، در حالیکه پاره‌ای از علوم را مانند منطق در همان زمان حقیقتاً به کمال رسانیده و بر روی هم فلسفه‌ی ارسطو طوری محکم و متین است که تا ابتدای قرون جدید در تمام دنیای ما از مشرق و مغرب بنیاد علوم و فلسفه بر آراء و عقاید او بوده است. این جمله کافی است برای آن که فضلی مشرق زمین همین استاد کل علوم یعنی ارسطو را نخستین نگارنده‌ی حکمت شناخته باشند، مع‌هذا وجود کتب افلاطون به زبان یونانی ناقض این عقیده است و در بعضی از کتب سابقه‌ی ما نیز ذکر رسائل افلاطون و ترجمه‌ی بعضی از آن‌ها به عربی شده و به هر جهت رسائل آن حکیم امجد، گنجی شایان است و در قیمت برابر جان و روان و آن جمله عموماً چنان که اشاره نمودیم به تقلید سبک و طرز تعلیم سقراط به شکل مکالمات مرتب بین دو یا چند نفر است که از آن مکالمات رد خطایی از خطاهای سایرین یا اثبات عقیده‌ای از عقاید افلاطون بیرون می‌آید و موضوع بسیاری از

1- Aristotle (ق. ۳۲۲-۳۸۴)

رسایل مزبوره، ترجمه احوال یا نقل مباحثات سقراط است و بنابراین متکلم اصلی آن مکالمات شخص سقراط می‌باشد و همین فقره جلالت مقام آن حکیم یگانه و تأثیر انفاس قدسی او را در معاشرین و شاگردان آن حتی در وجود بلند مرتبه‌ای مانند افلاطون ظاهر می‌سازد و اگر چه هر یک از کتب افلاطون از جهتی شأن و منزلت عالی دارد، لیکن رسائل راجع به عقد و احوال سقراط باید از دو جهت مورد توجه باشد و در این جمله بسا ذخایر عبرت موجود است که در حالت حالیه برای مابی‌اندازه مغتنم بل استدراک^۱ آن از مقوله‌ی واجبات بشمار است.

احوال سقراط را شاگرد دیگر او گزنفون^۲ حکیم و مورخ مشهور نیز نگاشته و مخصوصاً قسمتی را که موضوع سه رساله‌ی افلاطون است و ما فعلاً از زبان فرانسه به فارسی آورده‌ایم، در نگارش معروفی شرح داده و روایت گزنفون هم آنچه را افلاطون حکایت کرده تصدیق می‌نماید، اما ترجمه حال سقراط از جهت وقایع و سرگذشت شخصی جز قضیه شهادت او که همان موضوع رسائل مذکوره است چیز مهمی ندارد و تمام اهمیت در اخلاق و سبک تعلیم این حکیم بزرگوار است. پیش از این، گفتیم که در عصر سقراط و افلاطون چهار کار بزرگ در اصلاح و تکمیل معارف یونانی لزوم یافته و سه دانشمند بی‌نظیر آن وظیفه‌ی سنگین را از عهده برآمده‌اند، در این طریق چون سقراط ابتداکننده‌ی کار بود بایستی دو جزو اهم را که حکم پایه و اصل داشت بالاصاله در نظر گیرد و آن نمودن جهل انسان یا ناقابلی علم بشر و توجه به جنبه‌ی اخلاقی بود و یک جزء دیگر یعنی تحقیق در خطا و صواب آراء پیشینیان بالتبع کم یا بیش در مباحثات او داخل می‌گردید، نیز بایستی دارای اخلاق شخصی و طرز تعلیمی متناسب با منظور خویش باشد تا حقیقتاً بی‌هیچ شایبه

1- Socrates (۴۷۰-۳۹۹ ق.م)

2- Xenophon

صاحب آن منظور مقدس شمرده شود و در این حال مذهب او نیز در حکمت ناگزیر موافق و مساعد این قصد و نیت می‌شد، چنان که اصول رأی او به اختصار از این قرار است:

بزرگترین دانش انسان آن است که بداند نادان است. آدمی باید خود را بشناسد و معرفت نفس خویش را مقدمه‌ی تکمیل اخلاقی خود قرار دهد. (حکمای متقدم همین معنی را به این جمله‌ی مختصر بیان کرده بودند «خود را بشناس» و این عبارت از زبان ایشان مثل شده و سقراط عقاید خویش را در این موضوع به صورت تفسیر این مثل ادا می‌نموده است.) از تمام معلومات بشری آن علمی مفید و قابل طلب و تحصیل است که آدمی را به تمیز نیک و بد و سعادت حقیقی یا تهذیب اخلاق رساند و آنچه در این عالم حقیقی و در خور اعتناست وجود خیر و نیکی می‌باشد.

سقراط هستی‌ساز مدرک و حکیم و بقای روح را هم از این طریق معنوی و اخلاقی یعنی تحقیق در حقیقت خیر و لوازم آن اثبات می‌نماید و بیش از این مدعی معرفت نیست، بلکه تنها به دریافت جهل خود مفتخر است و عجب این که آن فیلسوف دانا با این تواضع و تصدیق به بشری بودن علم خود یا اقرار به نادانی خویش، خود را از جانب خداوند مأمور به تعلیم اصول مذکوره‌ی در فوق و رفع خطایا و اصلاح اخلاق مردم خاصه هموطنان خود می‌شمارد و گاه می‌گوید: فرشته‌ای دارم که مرا به وظایف من آگاه می‌سازد و گاه از ندای الهی سخن می‌راند و نزد مرد حکیم چه جای عجب است، زیرا که بر بشر کور مغرور معلوم‌کننده عجز و نادانی او جز ندای الهی چه می‌تواند باشد. باری چون در این تعلیمات و مباحثات بیش از همه بایستی سوفسطاییان را مجاب نمود دانای آتی به طرح مباحثه‌ی ماهرانه‌ای محتاج بوده است و آن طرح را

چنین ریخته که به یک رشته سؤال و جواب استادانه مقصود خود را به زبان مدعی جاری سازد تا مجال انکار نماند یا او را مجبور به گفتن نقیض ادعای خود گرداند و نظر عمیق تر در اختیار این طریق آن است که سقراط علم و دانش را آموختنی از غیر نمی دانسته بلکه به طبع یافتنی می شمرده و می گفته است:

در تعلیم حقیقت، نمی توان عقیده‌ای را به کسی تحمیل کرد، بلکه باید به فکر هر کس مدد نمود تا هر چه را قوه‌ی دریافت آن دارد به فهم خود دریابد.

اما در این روش طبعاً در ضمن محسوس نمودن جهل و خطای هر کس نوعی استهزای ملیح نیز در کار داشته و گذشته از این کیفیت، خواه تعمدی از جانب سقراط می بود یا نمی بود، این سبک مباحثه و غلبه‌ی معنوی ناچار موجب تخفیف و تحقیر جریف می شد و همین امر جزئی مردم نادان را که فواید عظیمه و عزت تعلیمات حکیم را نمی شناختند از سقراط بی آزار بزرگوار رنجانید و دامنه‌ی این رنجش و دشمنی به اقدام بر هلاک آن خیرخواه بزرگ کشید، هر چند باید گفت یکی دو نکته‌ی سیاسی و مذهبی نیز مزید علت گردید و توضیح این جمله به تفصیل ذیل است:

بلاد یونان با تنگی آن سامان شامل حکومت‌های جداگانه بسیار بوده یعنی هر شهر یونانی حکومتی مستقل داشت و این حکومت‌ها یا دولت‌های کوچک از قدیمی ترین اعصار همه شورایی بوده است، اما به صورت سلطنت یا حکومت اشرافی یا به لغت یونانی اریستوکراسی^۱ یعنی تسلط جماعتی محدود که مزیت ایشان به شرافت نسبی است و برخی دیگر به نحو جمهوری توأم با دموکراسی^۲ یا حکومت ملی (لفظ

دموکراسی نیز یونانی و به معنی حکومت عامه است.) یعنی تساوی عموم ملت در مقابل قانون و مداخله ایشان در امور مملکتی و این ترتیب دموکراسی در یونان همیشه با جمهوری یعنی حکومت انتخابی ترکیب یافته است. اما معتبرترین بلاد یونان در دوره‌ی منظور ما دو شهر اسپارت^۱ و آتن بوده است. اولی شکل سلطنت و حکومت اشرافی داشته و دومی صورت جمهوری و دموکراسی و این آتن همان ائینه ملقب به مدینه‌الحکما و مسکن سقراط و افلاطون و ارسطو است. در آخر قرن ششم قبل از میلاد در جنگ‌های مدی^۲ که به روایت مورخین مغرب جنگ عظیمی بوده است بین ایران و یونان و در داخله یونان و دریاهای اطراف آن به فتح و فیروزی یونانیان اختتام یافته، این بلد در میان شهرهای یونانی بالاخصاص مورد حمله ایرانیان گشته و بیش از همه آن بلاد در دفاع وطن یا خاک یونان کوشیده و عاقبت بلاد یونانی واقع در جزایر و سواحل را که دسترس تعرض ایرانیان بوده در تحت حمایت گرفته و از این سبب شأن و شوکت کلی و ثروت نیشمار عاید نموده است. این ثروت و اعتبار به ضمیمه‌ی حسن عادات و قوانین که اصول آنرا از سولون^۳ حکیم و مقنن مشهور آن بلد می‌دانند موجب آبادی آتن گردید و شهر مذکور را با جلوه‌ترین مرکز ذوق و هنر کرد چنان که قرن پنجم قبل از میلاد از نیک بختی آتینیان با رونق‌ترین دوره‌ی ادبیات و صنایع مستظرفه‌ی یونان بلکه بزرگترین عصر جلوه‌ی هنر در عالم شد و این قرن درخشان به نام پریکلس^۴ خطیب و مرد کاردان آتن که در آن وقت به آبادی و تزین آن شهر و تشویق انواع معارف و هنر پرداخته معروف می‌باشد و عصر سقراط نیز در ذیل آن قرن قرار می‌گیرد چه تولد او در سال ۴۶۸ و وفاتش در ۴۰۰ یا ۳۹۹ اتفاق افتاده و از هر حیث قرن

1- Sparte

2- Guerres Mediques

3- Solon

4- Pericles

پریکلس زمان سعادت و اقبال آتن بوده، جز این که نیمه‌ی دوم آن به بلیه‌ی ناگواری مکدر شده و از آن حادثه این بلد نامی بلکه تمام ممالک یونان رو به انحطاط رفته و آن جنگی سخت و طولانی بوده است که بین اسپارت و آتن در دنباله‌ی همچشمی دیرینه در گرفته و همه‌ی بلاد یونان را مدت پنجاه سال بزهم زد و پس از دوره‌های متوالی از غلبه و مغلوبی برای هر یک از دو حریف آخر الامر به شکست آتن و تغییر وضع حکومت در آن بلد به زور اسپارت خاتمه یافت. در این موضع اسپارتیان، هیئتی مرکب از سی نفر آتنی‌های مخالف دموکراسی برای تبدیل حکومت آتن از دموکراسی به اریستوکراسی برقرار نمودند و آن هیئت معروف به سی نفر جبار به هوای نفس خویش در کمال ظلم و زشتی حکمرانی کردند تا آتنیان از سختی به تنگ آمدند و ایشان را به یک شورش از میان برداشتند و جمهوری را دوباره به ترتیب سابق دایر ساختند و به علت این سوابق در حفظ جمهوری و قوانین باستانی شدت متعصب و دقیق گشتند و هر کس مظنون به مخالفت با اساس آن حکومت یا برهم زنده‌ی قوانین و مُخل نظام عادی می‌نمود، نزد عامه‌ی مردم سخت مردود می‌گردید و این پیش آمد بی‌تردید تا حدی به هلاک سقراط مدد کرده است. آری سقراط دانشمند به وطن خود دلبستگی تمام داشت و از این شهر بیرون نرفت جز در هنگام جنگ که تکلیف ملی او تقاضای مشارکت در محاربه می‌نمود، همیشه به حفظ قوانین و اطاعت آن مقید و بر ادای وظایف مردانگی نسبت به افراد و هیئت جامعه مراقب بود، حتی در میدان جنگ که نه تنها دفع دشمنان وطن کرده بل دوستان خود را نیز محافظت نموده است. (در یک واقعه گزنفون سابق الذکر و در موقع دیگر الکیادس^۱ را که هر دو از معاریف یونان و از جمله‌ی ارادت

کیشان او بودند از خطر مرگ نجات داده است.) مع هذا در مشاغل سیاسی داخل نشد تا به فراغت به وظیفه‌ی الهی خود در تعلیم حکمت و اخلاق مشغول باشد و چنین می‌نماید که با این سبک و سیره نبایستی مورد سوءظن سیاسی قرار گیرد. لیکن در بلدی که امور کشور به دست عامه‌ی مردم و تابع حقایق و اخلاق آنان بود اعتراضات سقراط به اخلاق عمومی البته نسبت به جمهوری و حکومت بلد، بی‌گوشه و کنایه نمی‌ماند. به علاوه هر تخلف از عادات و عقاید دینی و غیر دینی در چنان موقعی به نظرها نقص قوانین و جنایتی عظیم به شمار می‌آید و سقراط اگر قوانین بلد را با موافقت کامل و صدق نیت فرماندار بود در عوض عادات و عقاید قدیمه‌ی عامه را به پختگی متزلزل می‌نمود.



اما دین و مذهب یونانیان آشکارا نوعی از شرک و بت پرستی بود که هر چند به مقتضای طبع و ذوق لطیف یونانی متضمن تشبیهات بدیعه و نکته سنجیهای نمایان در لباس تمثیل و استعاره گردیده لیکن در نظر حکمت و اخلاق عقیده‌ی سخیف و جاهلانه بود. بنابراین فلاسفه‌ی دانا اعم از آن که به مجاهده و تحقیق خود به مذهب توحید رسیده یا نرسیده بودند به آن عقاید وقعی نمی‌گذاشتند، ولی از راه تقیه و احتراز از گرفتاری به اعتراض عوام یا برای فواید تشبیهی و تمثیلی که هنوز ادبا و هنرمندان فرنگ را رجوع به اساطیر یونانی می‌دهد، صریحاً انکار وجود معبودهای هموطنان نمی‌کردند، بلکه در کلمات خود از آنها نام می‌بردند و از رعایت آداب دینیہ امتناع نمی‌ورزیدند، خاصه که احترام آن خداوندان و حفظ آداب مذهبی از قوانین ملکی به شمار می‌آید. سقراط نیز در ظاهر همین شیوه را نگاه می‌داشت، معذالک چون موحد کامل بود و از صانع یگانه منزله از صفات نقص یا آلائش شر و منشأ مطلق خیر دم می‌زد، بی‌اعتنایی او به دین و مذهب عامه ناچار پیش یا کم

آشکار می‌شد و مردم عامی را به بی‌دینی او معتقد می‌ساخت. سقراط زندگانی متوسط مایل به فقر با قناعت حکیمانه اختیار کرده بود و اخلاق و اعمال او از هیچ رو درخور ملامت و سرزنش نمی‌نمود. طلب مال و جاه دنیا نمی‌کرد و خارج از استهزای ملیحی که بالطبع از مباحثات او ریزش داشت به کسی آزار نمی‌رسانید، اما برای عداوت حسود عنود و مغرور بی‌خبر از عدالت و انصاف بیش از آن غلبه‌ی زیرکانه که گفتیم چه باید و از بازار زشت دنیا غیر از اینگونه طبایع نامهذب چه حاصل آید. پس دشمنان حکیم ربانی زیاده از حساب و شمار شدند، علی‌الخصوص که سقراط چون تنها به اهمیت اخلاق و حصول معرفت یا درک حقیقت نظر داشت و ارباب هنر را هم به هنر خود مغرور و از جهل و نقص بشری خویش غافل می‌دید، بر هنرها که نزد یونانیان معتبر بود خاصه شعر و بلاغت خالی از حکمت نیز اعتراض می‌کرد و از این باب بعضی از ارباب فنون را قاطبتاً با خود به دشمنی وامی‌داشت، چنان که اریستوفان^۱ از بزرگترین شعرای هم زمان پریکلس در تأثرهای خود سقراط را به سخریه گرفته و این از ننگ‌های عالم ادب است.

باری بعد از رهایی از دست سی نفر جبار و تسلط غیرمستقیم اسپارت، آتنیان به شدت خشمناک و مست رشک و تعصب بر قوانین مملکتی خویش بودند و مستعد آن که زهر خود را به هر کسی که پیش آید بریزند. رنجشهای چندین ساله‌ی طبقات کثیره، تحریک دشمنی‌ها نسبت به سقراط می‌کرد و منتسب نمودن فیلسوف الهی به بی‌دینی در شهر مشرکین آسان بود، بعلاوه عمری بود که سقراط تعلیم مردم را پیشه‌ی خود ساخته اما نه به ترتیب تدریس معمولی برای شاگردان بسیار بل به

شاعر و نمایشنامه‌نویس یونانی (۴۴۸-ق.م) Aristophane ۱۰

گردش در کوچه و بازار و میدان‌ها و مجامع عمومی و به دست آوردن اشخاص مستعد و موقع مناسب برای طرح مباحثه و از آنجا که مردم جوان بیشتر قابل تربیت و تغییر عقیدت می‌باشند و نظر به فواید آینده تکمیل ایشان مفیدتر می‌نماید، جوانان را بیشتر فیض می‌بخشید و چون تعلیمات سقراط را با اسباب بی‌دینی و گمراهی و موجب بی‌اعتنایی به عادات و آداب مملکت شمردند به آسانی می‌توانستند او را فاسد کننده‌ی اخلاق و عقاید به خرج دهند و این کار در آتن که تربیت جوانان مورد توجه خاص بود، از جنایات کبیره به شمار می‌آمد، بالجملة اسباب هلاک یگانه حکیم قدوسی نفس فراهم شد و سه ناجوانمرد به این اسامی انوطوس^۱ و ملیطوس^۲ و لوقون^۳ پیدا شدند و قدی را که بسخریه هم قد مردانگی نتوان گفت عَلم کردند، سقراط را در محکمه‌ی عالی پانصد نفری که در آتن مخصوص محاکمه‌ی قتل و جنایات کبیره بود و اعضای آن بقرعه از افراد اهالی معین می‌شد به محاکمه طلبیدند و تقاضای محکومیت او را به قتل نمودند، محکمه به درخواست این مدعیان منعقد گشت. سقراط بی‌باک مقصر به تقصیر دانش و تقوی، محکوم به قتل شد و چون شب قبل به موجب یکی از رسوم مذهبی کشتی مخصوص با آداب معین عازم جزیره‌ی دیلوس^۴ شده و تا بازگشت آن اجرای قتل ممنوع بود در این مدت سقراط در حبس ماند و هر چند اقریطون^۵ دوست قدردان او اسباب فرار او را فراهم آورده بود برای این که با قانون بلد خویش مخالفت نورزیده باشد از فرار امتناع جست. عاقبت کشتی پس از مدت معلوم از جزیره‌ی دیلوس برگشت و سقراط به اطاعت رسم آتن که محکومین به قتل را سم شوکران می‌دادند، جام زهر را به رضا نوشید و

1- Anytas

2- Melitus

3- Lyccn

4- Delos

5- Crition

تسلیم قهرمان مرگ گردید، اما چه مرگی! آن مرگ با طمانینه و وقار و توأم با آن همه آثار معرفت و اعتبار که دولت حیات ابد را مجسم می‌سازد و شنیدن تفصیل آن بیش از هزار برهان عقلی شنونده‌ی عبرت‌پذیر را به زندگی جاوید آن جهانی خصوصاً برای آن یکتا شوقمند مرگ و لقاء خداوند خود معتقد می‌نماید و این تفصیل را در اصل رسائل ثلاثه‌ی این کتاب خواهید خواند.

چه رساله‌ی اوّل خطابه‌ی دفاعیه‌ی سقراط و تقریرات حکیم است در مجلس محاکمه، بعد از آن که مدعیان او ایراد خطابه‌ها نموده و جرایم او را بر شمرده‌اند و چون نیک نظر کنیم سقراط از آن بیانات برائت خود را نخواست، بلکه خلاصه‌ای از تعلیمات که در مدت عمر بطور خصوصی به شاگردان خود می‌داده، در دم آخر در محضر عام ادا نموده است.

رساله‌ی دوّم به اسم اقریطون مکالمه‌ی سقراط است با آن یار وفادار در زندان در موقعی که شاگرد به استاد محبوب خود تکلیف فرار می‌کند و افتتاح این مکالمه‌ی سحرگاهی به بیدار شدن سقراط است از خواب و دیدن اقریطون بالای سر خود.

رساله‌ی سوم به اسم فیدون شرح مجلس زهرنوشی سقراط است و نقل کلماتی که در آن موقع فرموده و بعدها فیدون^۱ نامی از شاگردان سقراط و حاضرین آن محضر در جواب سؤال سائلی حکایت می‌کند و اروپائیان آن رساله را به اختصاص به ملاحظه‌ی لطف معنی و حس عبارت، زیباترین کتاب عصر عتیق یعنی دوره‌ی رومیان و یونانیان می‌دانند.

این هدیه‌ای که ما فعلاً از چشمه‌سار معارف قدیمه برای خداوندان تذکر و التفات آورده‌ایم. امیدواریم عبرت افزای خوانندگان باشد و به

نسبت قدر آن فروزندگان آسمان حقیقت بر دانش و بینش ما بیفزاید.

تکمله

بعد از نگارش مقدمه‌ی فوق و انجام ترجمه‌ی رسایل ثلاثه برای نگارنده سفر فرنگ پیش آمد. هنگام مراجعت در حالی که اختیار خود را تسلیم کشتی و امواج دریا کرده و به انتظار پایان دوره‌ی بحرپیمایی ناچار اوقات را به بطالت می‌گذراندم، هر زمان که خاطر هوای مشغولیتی می‌کرد به ترجمه‌ی رساله‌ی دیگر از افلاطون که همراه بود می‌پرداختم، توفیق رفیق شد و رساله در اتنای همان سفر به پایان رسید و آن از رسایلی است که طریق تعلیم سقراط را به وجه احسن می‌نماید و ضمناً مشتمل بر فواید مهمه و نکات دقیقه نیز می‌باشد که با ایران و ایرانیان مناسبت تام دارد. پس مناسب دانستم که آن را ضمیمه‌ی این مجموعه نمایم و توضیحاً متعرض می‌شوم که در این رساله مخاطب سقراط الکیادس از رجال سیاسی معروف آتن است که در طی مقدمه نام بردیم و احوال عجیب از خود بروز داده و شرح حال او در کتب تاریخ مسطور است و به تذکار حاجت نیست. چون از خانواده‌ی معتبر و متمول و دارای حسن و جمال و هم در جوانی جویای نام بود - سقراط به یقین دانست که به میدان کشمکش سیاسی درخواهد آمد و داعیه‌ی زمامداری امور جمهوری خواهد داشت. پس به تربیتش همت خاص گماشت، تا گمراهی او در جاده‌ی سیاست سبب بدبختی وطن و ابناء نوع نشود. مذاکرات این رساله که به اسم همان الکیادس نامیده شده نمونه‌ای است از گفتگوها که سقراط با آن جوان پر شور داشته، اما چون طرف نااهل بوده تربیت حکیم مانند باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در شوره‌زار خاطر او خس رویانیده است، امید که باغ فطرت جوانان ما مستعد لاله رویانیدن باشد.

نیز خوانندگان محترم را مستحضر می‌سازم که در این کتاب اسامی اعلام یونانی حتی الامکان بطوری که نویسندگان مشرق زمین ضبط کرده‌اند نقل شده است، بدو جهت، یکی آن که مآنوسین به کتب قدیمه‌ی فارسی و عربی اسامی را به سهولت تطبیق نمایند، دوم آن که ضبط مصنفین مشرق زمین به اصل یونانی نزدیکتر است، تا آنچه فرانسویان می‌گویند و می‌نویسند، زیرا که آن‌ها در اعلام، تحریف بسیار می‌کنند، ولیکن برای افراد مآنوس به کتب اروپایی که نیز دچار اشکال نشوند، در مواقع لازمه ضبط اسامی فرانسوی هم در حاشیه آورده شده است.

در پایان سعی و اهتمامی که در نگارش این مجموعه بکار رفته نثار روح آن حکیم بزرگوار می‌کنم که مرا هم پدر جسمانی بود هم مربی روحانی و اگر شرمسارم از این که خدماتم به عالم انسانیت هنوز در خور تربیت او نیست، سرفرازم که در حسن نیت و صدق ارادتم خللی نبوده و دریافت توفیق و سعادت به حول و قوه‌ی الهی است.